

ساخته تمامی آن جماعت این رای را تحسین نمودند. بدرخان و القاس، با هزاره و پانصد سوار، به جانب استرآباد ایلغار کردند و نیم شب که صبح زبرجدی به انواع سیارات و ثابتات آرایش یافته و اجرام نورانی چون گوهرهای شب افروز از حقه آبگون گردون تافته بود

نظم

به در دزدی ستاره کرده تدبیر
 فرو افتاد ناکه در خیم قیر
 ز تاریکی جهان را بند بر پای
 فلک چون قطب حیران مانده بر جای

به استرآباد رسیدند. در آن اوان ازبکان اکثر درحام بودند. غازیان از روی قهر به شهر درآمدند و صورن انداختند و نقاره‌ها نواختند و ازبکان برهنه و عریان از حام بیرون آمدند. عساکر ظفر نشان ایشان را گرفته به قتل می‌آوردند و قمش-اوغلن از واقعه این قضیه حیران و سرگردان در میان شهر می‌گردید. بعد از مشقت بسیار، با پنج سوار از مضیق حصار، خلاص شده روانه مرو گردید. غازیان پانصد نفر را با چهار برادر او را گرفته آوردند و سرهای ایشان را روانه درگاه اعلی گردانیدند و القاس و بدرخان در استرآباد متمکن شدند.

گفتار در لشکر کشیدن شاه دین پناه نوبت میوم به خراسان

و فرار کردن عبیدخان

چون استیلای طغیان ازبکیه و احصار^۱ غلامان خاندان صفویه از حد گذشت، شاه دین پناه به جانب خراسان توجه نمود. چون زاویه^۲ کرج^۳ از پرتو رایات

۱ - س : انحصار - احصره العدو : محاصره کرد او را دشمن و تنگ گرفت بروی.

(منتهی الارب جلد اول ص ۲۵۲) .

۲ - م ، س : کرج .

خورشید نهاد [مانند]^۱ فضای سپهر نورانی گشت ، صوفیان خلیفه روملو بادویست سوار به جانب سبزوار در حرکت آمد . در آن اوان ، خان کلدی ازبک با چهار هزار سوار در سبزوار بود . صوفیان خلیفه بر سر وی شیخون آورده [پنجاه]^۲ نفر از ملازمان او را به قتل آورد و خان کلدی به در رفته صوفیان خلیفه روانه نیشابور گردید . در آن بلده به ازبکان رسیده ایشان را نیز مغلوب گردانید و علم عزیمت به طرف مشهد بر افراخت .

در آن اوان ، عبدالعزیز سلطان باهشت هزار سوار در آن دیار بود . در آن اثنا ، حسین خان شاملو و آغوزار خان شاملو و امیر سلطان روملو از شاه دین پناه جدا شده به مدد [صوفیان]^۱ خلیفه [روملو]^۲ رسیدند . عبدالعزیز سلطان به طرف هرات گریخت . عبیدخان نیز از آن جا فرار نمود چنان که مذکور شد و شاه دین پناه در بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه مذکوره به هرات تشریف آوردند و در باغ شهر بر مسند کامرانی و جهانبانی متمکن گشتند . اکابر و اشراف به سعادت پایبوس استسعاد یافتند و به التفات خسروانه و عنایت پادشاهانه سرافراز شدند . آنگاه متوجه احوال رعایا گشت و غازی خان و اتباع او < را > که در زمان محاصره اموال مظلومان را گرفته بودند به موقف عتاب آورده و [بعضی از عجزه را از خزانه نوازش نمود]^۳ و حسین خان و منتشا سلطان و امیر سلطان روملو را به تسخیر غر جستان روانه گردانید . امر افتح آن دیار کرده [و شاه محمد سیف الملوك را دفع کرده]^۱ به پایتخت سر بر علی روانه گردیدند .

وقایع متنوعه

در این سال ، الهه بر سر بتلیس آمد . شرف خان به اتفاق حسین بیک چوته

۱ - من ندارد .

۲ - م ، س : صد و پنجاه .

۳ - م [و بعضی را از خزانه عامره عوض می دادند] .

[وقلیچ بیگ] ^۱ یازو کی و سایر امرای کردستان در موضع [نهی] ^۲ جنگ صعب کردند ^۳ . شرف خان به قتل آمد و مله بر بتلیس مستولی شد .

و اندر این سال ، شاه دین پناه از جمیع مناهای توبه کرد . فرمان همایون شرف نغان یافت که محاسبان آبروی پیاله و جام عقوبت انجام را ریخته شیشه ناموس ایشان را به سنگ افسوس زنند و به نصایح الحق مر ^۴ پنبه غفلت از گوش صراحی بکشند . اگر سر کشی کنند گردن او را [نرم سازند . بلکه] ^۱ به حکم کل مسکر حرام بوزه و بنک و هر چه ببینند بیندازند . مغنی بی معنی کوی را ، اگر بی قانون شرع آواز کند ، چون مغنی به زخم گوشمال فریاد از نهاد او بر آرند و چنگ بی تنگ را در کنار هر کس ببینند هوی کیسوی ببرند . نی اگر بی آهنگ [شرع راه برگیرد] ^۲ نگذارند که نفس از او بر آید . طنبور بی مغز نامعتدل گو را چنان زنند که چون عود سوزد و رباب خوش مزاج را در هر مجلس که بیند بر خرش نشانده اخراجش نمایند و مبلغ کلی < که > از قمارخانه و شرابخانه و بیت الطف [حاصل می شد] ^۳ از دفتر اخراج نمودند .

اندر این سال ، امارت هرات را شاه دین پناه به سام میرزا ارزانی داشت و اعزاز و خان شاملو را لله وی گردانید .

اندر این سال ، شاه دین پناه به داعیه یورش بلخ در یازدهم شهر ذی حجه از هرات بیرون آمده قرب چهل روز در آنک نشین توقف فرمودند .

متوفیات

ابو سعید خان بن کوچم خان بن ابوالخیر خان در سمرقند وفات یافت و

۱ - م ندارد .

۲ - این نام در نسخ الف ، ن نیامده - م : ذریقی .

۳ - م : صعب کردند و شر مخالفان کوتاه کردند . اما شرف خان .

۴ - م : بی آهنگ راه شرع بگردید - م . . . راه برگیرد .

۵ - م ندارد

برادرش عبداللطیف خان به جای او نشست .

گفتار در قضایابی که در منته اربعین و تسعماهه واقع گردید

لشکر کشیدن سلطان سلیمان بار اول به آذربایجان

در این سال ، سلطان سلیمان پادشاه روم متوجه آذربایجان گردید . سبب لشکر کشیدن او بدین صوب آن که المه پیوسته رسولان به درگاه شهریار روم ارسال داشته پیغام می نمود که شاه دین پناه به [داعیه]^۱ یورش ماوراءالنهر از هرات بیرون رفته و از آذربایجان دور افتاده . اگر بدین جانب نهضت فرمایند ممکن که آن دیار در تصرف [پادشاه]^۲ درآید . خواندگار سخن المه را قبول نموده به ترتیب اسباب قتال و تکمیل آلات جدال اشارت فرمود و با سپاه خونریز به جانب تبریز در حرکت آمد . ابراهیم پاشا را که وزیر اعظم بود ، بانود هزار سوار ، منقلای گردانید . ابراهیم پاشا المه را با ده هزار^۳ کس پیش فرستاد . در آن اوان ، خواجه شاهقلی که وزیر موسی سلطان بود ، به اتفاق مولانا احمد طبسی ، رسولان نزد رومیان فرستادند و ایشان را به جانب تبریز طلب نمودند و آن غداران با المه قرار داشتند و به قلم تمنا صورت فریب بر لوح خیال خود می نگاشتند . بنا بر آن ، آوازه انداختند که پیره سنان اوغلی صباح به شهر می آید . غازیان و شهریان به استقبال شتافتند و المه و سایر سرداران سپاه روم به شهر در آمدند . بعد از چند روز ، ابراهیم پاشا ، با جمیع امرا ، در حوالی تبریز نزول نموده المه را به طرف اردبیل ارسال نمودند و خسرو پاشا را به تسخیر قلعه النجق فرستاده القصه اکثر بلاد آذربایجان را گرفتند .

۱ - س ندارد

۲ - م : دوهزار

نظم

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گرفتگشان^۱ بگذارد که قراری گیرند
 بعد از چند گاه خبر آمد که شاه دین پناه باخیل و سباه از خراسان کوچ
 بر کوچ متوجه تبریز است . از استماع این خبر، ابراهیم پاشا متوهم شده سر تفکر
 به جیب تدبیر فرو برده لحظه‌ای در بحر تحیر غوطه خورد . و هم (؟) فکرش در
 تلاطم امواج و تصادم افواج ندامت غرق گشته چون سحاب در اضطراب آمد .
 عرضه داشت به سلطان سلیمان فرستاد . مضمون آن که موسی سلطان ، به مجرد
 استماع توجه بندگان ، تبریز را انداخته به عراق رفته . اما شاه دین پناه در غایت
 عظمت و حشمت از خراسان به ری آمده است و ما را طاقت مقاومت با آن حضرت
 نیست .

نظم

بجز شاه با شاه هم جنگک ^۲ نیست	بجز دریا بجز کوه همسنگک نیست
ندارند تاب شهان چاکران	ز خورشید بر هم خورند اختراق
چو دریای عمان بر آرد خروش	خورشیدن نای ناید به گوش
مگر هم تو آیی به ناورد او	به میدان تو باشی هم او
چو بشنید سلطان روم این پیام	شد از جام ^۳ اندیشه اش تلخ کام

سلطان سلیمان بعد از وقوف بر مضمون عرضه < داشت > ، بورس تبریز را پیشنهاد
 همت ساخته ، با تمامی سپاه روانه گردیده با ابراهیم پاشا ملحق گشته ، به اتفاق
 متوجه عراق گشتند .

۱ - م : خداشان

۲ - س : ننگک - ن : تنگک

۳ - س : بشد جام . . .

چون خبر آمدن رومیان به آذربایجان ، در موضع النکک نشین ، به سمع پادشاه اورنگک نشین رسید [به عزم دفع مخالفان کوچ فرمودند.]^۱ به بیست و یک کوچ به کبود گنبد آمدند واسب و استر بسیار تلف شد . اصحاب رای و فرهنگ و فارسان میدان جنگ در مقام تفکر و تحیر افتادند و هر کس را خیالی درس و اندیشه‌ای در ضمیر پیدا شد . زیرا که سلطان سلیمان با سپاه زیاده از ریگ بیابان و اوراق خزان آمده بود و جنود منصور از راه دور ایلغار کرده اسبانشان لاغر و ضعیف گشته اکثر جیش متفرق گردیده چنانچه زیاده از هفت هزار کس در پایه سریر اعلی نبودند . با وجود این ، غازی خان تکلو ، با اکثر امرا ، دل دگرگون کرده در مقام نفاق بودند . اما جماعتی ، که به کرات مشاهده کرده بودند که به نیروی دولت قاهره مهمات کلید و قضایای مشکله علی سبیل السهولة به قطع و فصل می رسید ، هیچ دغدغه به خاطرشان نمی رسید . از منزل کره^۲ ، بهرام میرزا و القاس میرزا و حسین خان [شاملو و امیر سلطان روملو و غازی خان تکلو و سلیمان سلطان روملو]^۳ به رسم منقلای روانه تبریز گردیدند و اردوی گردون شکوه به قزوین آمدند و از قزوین روانه ابهر گردیدند . در آنجا ، از امرا خبر آمد که خواند کار به تحقیق متوجه است . امرا روی به اردوی خواند کار نهادند . بعد از وصول به قرا آغاچ^۴ ، به ابراهیم پاشا دوچار خوردند . آغاز کارزار نموده چون فئه باغیه رومیه زیاده از حد^۵ و حصر بودند ، بعضی از امرا مثل حسین خان و غازی خان و ملک بیک خویی ، دل دگرگون کرده بودند . بنا بر آن ، جنگ صعب واقع

۱ - م ندارد

۲ - م : از منزل رودخانه کره

۳ - س ندارد

۴ - ن ، ب : یلغز آغاچ - این کلمه به معنای تک درخت است . مرکب از یلغز

(= تنها ، تک) و آغاچ (= درخت) .

نشد و بهرام میرزا و امیر سلطان و سلیمان سلطان تاشب با ایشان مقاومت نمودند. چون شاه دین پناه خبیر مقابله امر را شنید، با فوجی از بهادران نامدار بر سبیل ایلغار، روان شده تا به اندیشه تمکین و وقار به مدافعت خصم پردازند. در آن اثنا، ذوالقدر اوغلی محمدخان، [به واسطه^۱] خبائت و قباحت ذاتی که هر کوز فطرت^۲ و مکنون آجیبت او بود اظهار نموده بنا بر عداوتی که از «قتل» پدر خود، کور شاهرخ، در خاطر داشته به اتفاق قیاسلطان و حسین سلطان ولد برون سلطان تکلو پشت بر دولت کرده از موکب عالی روگردان شدند. از آن جهت، فتور تمام به حال عساکر ظفر فرجام راه یافت. لاجرم آن حضرت بر سایر امرا و ارکان دولت بی اعتماد گشت و از جهت رعایت حزم، روزی چند جنگ را در تأخیر انداخت. چون خواندگار به سلطانیه رسید، در آخر فصل خریف، مقدمه لشکر زمستان خریف معرکه سلطان [سلیمان]^۳ گشته برف عظیم بارید.

نظم

ز قوس قزح برف شفاف ریخت
چو آن پنبه کا ز قوس نداف ریخت

کف اندازی برف شد بی حساب
ز هر سو شترهای مست سحاب

قلل^۴ جبال و اطراف مرغزار از برک و بار عاری گشت و عمامه و قبای خضرا، از دستبرد لشکر سرما، از فرق صنوبر و قد سرو ریخت. خورده کافور از دست سحاب بر اطراف عالم فرو بیخت و دست و پای لشکریان روم ضایع شده و بسیاری از چهارپایان ایشان به چراگاه عدم رفتند. جمع کثیر از مردمان فوت

۱ - زائد به نظر می رسد.

۲ - س : فطنت

۳ - س ندارد

۴ - س : سلیم - م ندارد

۵ - س ، م : قلال - ن : تلال

شدند و مضمون و لله جنود السموات والأرض^۱ به ظهور پیوست. یکی از شعرا در آن واقعه گوید:

نظم

رفتم سوی سلطانیه آن طرفه چمن دیدم دو هزار مرده بی کور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را باد سحر از میانه برخواست که من^۲

بالضروه از اندیشه‌ای که داشت در گذشته و به الم و تشویش راه بغداد پیش گرفت و شاه دین پناه از قراآغاچ کوچ کرده در رباط دانگک نزول اجلال نمود و به درگزین عبور کرد. در آن موضع، الوند خان افشار با یک هزار سوار به عساکر نصرت شعار ملحق گردید و شاه دین پناه محمود آقای اوچی باشی را به زبانگیری ارسال نمود. غازیان به موضع کله کن^۳ خرقان به مخالفان رسیده پنج نفر از ایشان را گرفته به درگاه شاه عالم پناه آوردند و آن اسیران به عرض خسرو جهان رسانیدند که سلطان سلیمان با سپاه فراوان متوجه بغداد گردید. المه و ذوالقدر اوغلی^۴ را به تبریز ارسال نمود و از استماع این سخن، پادشاه زمین وزمن بر سر ایشان ایلغار نمود. غازی خان تکلو غشاده^۵ عقوق حقوق این خاندان باصرة سعادت او را پوشیده و از اردوی نصرت شعار فرار نموده به تبریز شتافته المه را از توجه شاه دین پناه خبردار گردانید. به اتفاق سردار اهل نفاق به قلعه وان متحصن شدند. پادشاه کامران باجمعی از غازیان متوجه قلعه وان گردید.

چون حوالی قلعه مضر بخیام جنود ظفر فرجام گردید، سرداران قزلباش چشم گشودند، حصاری دیدند چون قلعه افلاک از ساکنان خطه خاک مصون و

۱ - سورة الفتح ۴ ، ۷

۲ - م : رباعی از شیخ عنایت

۳ - چکر کن

۴ - م ، س : المه ذوالقدر اوغلی

برجی مشاهده فرمودند که مانندش از دایره فصل عقل بیرون . فصیلش با فلك البروج توأمان و خندق عمیقش با کاور زمین همعنان .

شعر

کسی گرشدی چرخ را بر زبر
از آن سهمگین حصن گردون ستیز
زحل تا شود بر درش پاسبان
یکی سنگ از آن قلعه باشکوه
فصیلش زدور آمدی در نظر
خلا و ملا خندق و خاکریز
کند طوبی و سدره را نردبان
در افتاده و گشته البرز کوه
اطراف قلعه را بر امر تقسیم کردند و سرهنگان کشور گشای وقور چیان
رزم آزمای آغاز جنگ کردند . صوت صورن و نفیر حارسان بروج مستدیر را
مضطر و سراسیمه گردانیده امله از بالای برج و باره به فواختن نفیر و نقاره اشارت
فرمود و جنود روم به انداختن تیر و تفنگ پرداختند و دلاوران قزلباش نیز به آتش
زدن توپ و تفنگ شروع نمودند . تفنگ از قضای مبرم و مرگ مفاجاة خبر -
می داد و ضربن دشمن شکن روزنه ها در بدن می گشود . روزی دلو^۱ مصطفی از
جانب رومیان از قلعه بیرون آمده در برابر عسا^۲ کر قزلباش ایستاد .

نظم

ز پهلوی لشکر که شهریار
کلاهی ز فولاد چین بر سرش
[حمایل یکی تیغ هندی چو آب
درفشان یکی تیغ چون چشم کور
برون راند مرکب یکی شهسوار
که گوهر به رشک آید از جوهرش
گرامیتر از خنجبر آفتاب
بلارک براد رفته چون پای مور]^۲

از این جانب ، دلو توقاچی از قوشون^۳ بیرون رفته با وی مقاتله نمود .

۱ - س : دیو - دلودر ترکی به معنای دیوانه است .

۲ - دویت اخیر در نسخه م نیست .

۳ - ن : قوشن .

نظم

در آمد به میدان چو عنبریت هست
 [چو کوهی روان گشت بر پشت باد
 مبارز طلب کرد و جولان نمود
 چو بالای نیزه درازی گرفت
 کمندی به بازو کمائی به دست
 عجب آن که بر باد کوه ایستاد
 به نام آوری خویشتن راستود]^۱
 در آن معرکه نیزه بازی گرفت^۲

دلو مصطفی بروی حمله نموده نیزه‌ای بردامن سپروی زده از بیخ بغل او
 گذشته سنان او شکست و شمشیر کشیده بار دیگر دلو توقاچی جلو انداخت و شمشیر
 بروی زده چهار انگشت وی را قطع کرد و از این جانب دلو ترخان اسب انداخته
 دلو مصطفی چون دید که مدد رسید به درون قلعه کریخت.

القصه قشلاق همایون در پای آن قلعه به پایان رسید و خواندگار به بغداد
 رفت. محمدخان شرف‌الدین اوغلی، که والی آن دیار بود، حسب الامر شاه دین پناه،
 بغداد را گذاشته بیرون رفت.

* ابراهیم پاشا از موصل رسولان کاردان نزد محمدخان فرستاد و از صلح
 سخن گفت که تسلیم قلعه کند. خان قبول نکرده رؤسای تکلو را طلب نمود و
 قرعه مشورت در میان انداخت. ایشان رفتن به نزد پادشاه دین پناه قبول نکردند
 و مدرسه را مضبوط ساخته لوای مخالفت بر افراختند. محمدخان اراده کرد که بر سر
 آن بیدولتان رود و ایشان را گوشمالی به سزا فرماید. سیدبیک کمونه مانع شده
 اما وهم تمام بر ضمیر محمدخان مستولی گشته قراول قورچی تیر و کمان و بندق بیک
 کپک آلان همراه کلید بغداد نزد سلطان سلیمان فرستاد. اما جسر را بریده روانه

۱ - م ندارد

۲ - م فقط .

* سیاق عبارت می‌رساند که این قسمت الحاقی است و در نسخه م هم از این جا

تا ستاره بعد نیست .

در گاه عالم پناه شد و به مشقت بسیار به بصره رسید. مقاس^۱ والی آن دیار طعن بسیار خان را کرده به سلامت گذرانیدند. محمدخان به دزفول آمد. سلطان سلیمان میخواست که در موصل قشلاق کند و ملازمان محمدخان که کلید بغداد^۲ برده بودند، او را به بغداد آوردند * و خواندگار در آن جا قشلاق کرد.

وقایع متنوعه

در این سال، صوفیان خلیفه روملو، در خبوشان، به درویشعلی مغول که به تاخت آمده بود جنگ کرده صد و پنجاه کس او را به قتل آورد.

و اندرین سال، صوفیان خلیفه بر سر سیدم میرزا [ی ازبک^۳] که در قلعه کلات بود شبیخون آورده جمعی کثیر از ازبکان به قتل آورد. [در وقت مراجعت دویست نفر از ملازمان وی از کوه افتاده هلاک شدند]^۴

چون درویشعلی مغول ضعف خلیفه را معلوم کرد، با هزار و هشتصد سوار، به تاخت آمد. صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دویست پیاده با ایشان جنگ کرده غالب آمده چهارصد نفر او را به قتل آورد.

متوفیات

[حضرت]^۵ شیخ علی بن عبدالعالی مجتهد، در روز شنبه هیجدهم ذی الحججه، از عالم فانی به جهان جاودانی شتافت. «مقتدای شیعه» موافق تاریخ افتاد و از جمله مؤلفاتش حاشیه الفیه و رساله جمع فیه و شرح ارشاد^۶ و شرح طعه.

حسین خان^۶ بن عبدی بیک شاملو، برادر [کوچک]^۲ دورمیش خان، بعد از

۱ - س : مقاس

۲ - ن قلعه

۳ - س ندارد

۴ - م فقط

۵ - م : شرح قواعد، حاشیه ارشاد، حاشیه شرایع

۶ - م : قتل حسین خان

قتل چوهه سلطان و کیل شاه دین پناه شده بود. در این سال، مزاج شاه دین پناه از او منحرف گشته در این ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف گردید. از جمله قبایح یکی آن که باشند قرانامی از قوم شاملو که از اقربای حسین خان بود و نزد شاه دین پناه قرب تمام داشت، بنا بر بغضی که نسبت به آن حضرت داشت، در شیشه شربت^۱ خاصه شاهی زهر داخل کرده خواست که از آن شربت^۱ مسموم [به آن حضرت دهد]^۲. پادشاه، به فراست، یا به الهام غیبی، بر قصد آن بدبخت اطلاع یافت و آن دور از سعادت از اطلاع آن واقف شده فی الحال به بهانه‌ای از مجلس بیرون رفته به جانب ماوراء النهر شتافت و بعضی مردم معروض نمودند که این قصد^۳ شنیع باشند قرا، به فرموده حسین خان است و این سخن در دل پادشاه زمان جا کرده با وجود این قبایح به اقتضای وسوس شیطانی و استعدای هواجس نفسانی عازم آن شد که در تغییر دولت سعی بلیغ نماید و مردم را به سلطنت سام- میرزا ترغیب نماید و ندانست که نور ماهتاب به فریاد هرزه درایان زوال پذیرد و چراغ آفتاب [به دم]^۴ افسونگران فرو ننشیند.

نظم:

ندانست کان شمع تابان مهر نمیرد ز یف بر فراز سپهر

در این و لا، شاه او را به قراولی فرستاد. حسن آقا که از ملازمان او بود به عرض شاه دین پناه رسانید که عن قریب حسین خان سالک طریق عناد گشته روانه اردوی رومیان خواهد شد. شاه دین پناه وی را طلب نمود و اشاره کرد که او را یاره پاره کرده و سر او را قنبر اوغلی بر سر نیزه کرده در اردوی همایون گردانید. و قوشون او را به بهرام میرزا داد.

۱ - م شراب

۲ - س : [سازد]

۳ - س : قضیه

۴ - س ندارد

امیر نعمت‌الله حلی از جمله سادات رفیع ایشان حله بود و فضایل و کمالات آن حضرت و مهارت در علوم که از لوازم اجتهاد است به مرتبه ای رسیده بود که جمعی گمان اجتهاد بدو داشتند و خود نیز دعوی اجتهاد می نمود. فاما به اذعان علما مقرون نبود. وحدت فهم و ذكاء فطنت عالی او بر نهجی بود که جمعی از علما، که در ماده و مولویت به مراتب بر او ترجیح داشتند، با او تاب مقاومت در مباحثه نداشتند و از او الزام می یافتند. گاه بود که در علمی که از مقدمات آن واقف نبود بحث می کرد و به حدت فهم و موافقت سلیقه از پیش می برد. به نحوی که احدی بر حقیقت آن واقف نمی شد و مردم تصور می کردند که در آن علم مهارت دارد. وی از تلامذه حضرت خاتم المجهتین و وارث علوم سید المرسلین، علی بن عبد العالی^۱، بود و ترقیات کلیه او را ازیرتو استفاده آن حضرت دست داده بود. اما کفران آن نعمت کرده حقوق آن حضرت را به عقود یاداش و تدارك نمود و بنا بر مخاصمه ای که خاتم المجهتین با شیخ ابراهیم قطیفی داشت و امیر- نعمت‌الله مومی‌الیه، به رغم او، از وی استفاده بعضی مسائل فقهی می نمود. گاهی که در پایه سریر خلافت مصیر بود، کتابات به شیخ ابراهیم قطیفی می نوشت و او را بر بعضی امور، که مستلزم نقض^۲ حضرت خاتم المجهتین بود، ترغیب می کرد. فاما از ارتکاب این مقوله حکایات نقص [به شأن ایشان راه نیافت]^۳ و انواع آزار و اضرار دینی و دنیوی بروی عاید می شد و درباب صحت صلوة جمعه بدون امام (ع) یا نایب امام که فقیه جامع الشرایط فتوی باشد، به خلاف رای حضرت خاتم المجهتین، با حضرت مومی‌الیه در مجلس بهشت آیین، اراده مباحثه داشت و جمعی از علما و فقها مثل قاضی مسافر و مولانا حسین اردبیلی و جمعی که با حضرت

۱ - م: علیا عبدالعالی

۲ - ظاهرا نقض درستتر است از نقص که در نسخ آمده.

۳ - م ندارد

خاتم المجتهدین در مقام عداوت و کدورت بودند با خود در آن بحث متفق ساخته بود و از امرا و ارکان دولت شاهی مثل محمود بیگ مهرداد و ملک بیگ خوبی و غیر هم حمایت ایشان می نمودند. اما مطلقاً آن مجلس منعقد نگشت و آن بحث از قوت به فعل نیامد و ترتیب آن مقدمات منتج مطلوب نشد و در آن اوان اشار کتابتی مشتمل بر انواع کذب و بهتان نسبت به حضرت خاتم المجتهدین نوشته در قفای خانه آن حضرت، که در صاحب آباد دارالسلطنه تبریز، در جوار زاویه نصریه بود، انداختند به خط مجهولی و از اقسام مناهی و فسوق در آن کتابت به آن حضرت نسبت دادند. پادشاه مؤید لزال ملکه و سلطانه در پیداساختن کاتب و بواعث آن کتابت جهد موفور به ظهور رسانید. آخر الامر ظاهر شد که حضرت میر را اطلاعی از آن بوده. به مرور ایام، کدورت خاتم المجتهدین با او به حدی رسید که منجر به نفی بلد و اخراج او گشت و بکاولی از دیوان اعلی بر او موکل ساختند که او را [روانه بغداد نماید] و حکمی از دیوان اعلی به اسم محمدخان تکلو که در آن زمان حاکم بغداد بود نافذ گشت که نگذارد که میر نعمت الله با شیخ ابراهیم قطیفی و دیگر اعدای خاتم المجتهدین طریق مخالطت و مصادقت مسلوک دارد و از کماهی احوال او صاحب وقوف باشد و بعد از آن که آن حضرت به جانب بغداد رفت، اندک زمانی بود که حضرت خاتم المجتهدین نیز مرخص گشته متوجه عراق عرب شد و میانه فوت آن حضرت و فوت میر نعمت الله حلی ده روز^۳ فاصله بیشتر نبود. از جمله اموری که حمل بر کرامات حضرت شیخ توان نمود، آن است که محمود بیگ مهرداد که از الد خصام و اشد عداة آن حضرت بود، روزی در میدان صاحب آباد، در خدمت مؤید صاحب قران چوگان می باخت و کلگون نخوت و غرور

۱ - س : میرزا را

۲ - م : از تبریز اخراج نموده

۳ - م : دو روز

در آن عرصه وسیع به هر طرف می تاخت و آن روز جمعه بود قریب به عصر. حضرت خاتم المجتهدین در دفع شر و فتنه و افساد او دعای سیفی و دعای انتصاب مظلوم از ظالم، که منسوب به امام همام ابا عبدالله الحسین علیه التحیه والسلام است، می خواند. هنوز دعای دوم را به اتمام نرسانیده بود و کلمات قرب اجله و ایتم ولده در زبان داشت که محمود بیک در اثنای چوکان بازی از اسب افتاده سرش چون گوی پامال سم سمند^۱ خذلان گشت و بر خاک مذلت و هوان یکسان گشت. مولانا لسانی در سلك اعظم مناظم سخن گزاری انتظام داشت و دیوان اشعارش مشهور و ابیات بلاغت آناش بر الواح خاطر فضلا مسطور، در این سال از عالم رفته در سر خاب مدفون گشت

گفتار در قضایابی که در سنه احدی و اربعین واقع شده

آمدن سلطان سلیمان پادشاه روم نوبت ثانی به آذربایجان

چون سلطان سلیمان از ضبط بغداد فارغ گردید، متوجه آذربایجان گشت. شاه دین پناه که آیینه رای جهان آرای او به صیقل تأیید الهی جلا یافته بود، صورت حزم را که محافظت آن بر ذمه ارباب دولت لازم است رعایت کرده از پای قلعه وان برخاسته متوجه تبریز گردید. در آن جا، ملک بیک خویی که بقیه اهل نفاق بود به یاسا رسید. در آن اثنا دلو خرم، از نزد خواند کار، فرار کرده آمد و خبر قرب لشکر روم رسانید. شاه دین پناه روانه سلطانیه شده به در جزین آمد. در آن جا، امیر سلطان روملو و چراغ سلطان استاجلو را به قراولی به جانب معسکر خواند کار ارسال گردانیده ایشان در قریه دمه در جزین به اردوی خواند کار رسیدند. رومیان

به فرور موفقور به ایشان تاختند و ملازمان چراغ سلطان اکثر فرار کرده به عقب نگاه نکردند و ملازمان امیر سلطان موازی دو بیست نفر جنک های مردانه کردند و امرا اسب بر رومیان انداخته بسیاری را از پا در آوردند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده نزد شاه دین پناه آوردند و از نامردی که ایشان را بود تعاقب نکردند . چون سلطان سلیمان آگاهی یافت که فوجی اندک از سپاه قزلباش این نوع جنک کرده اند ، بر خاطر او کران آمده بر آشفت و امرای خود را سرزنش کرد که دو بیست نفر قزلباش را نتوانستند گرفتن . چگونه آن حضرت را جواب خواهید داد و از در جزین عبور کرده ایات عزیمت بلکه هزیمت به صوب روم بر افراخت . چون شاه دین پناه شنید که رومیان از در جزین عنان مراجعت منعطف گردانیده اند ، لوای توجه از عقبش مرتفع ساخته به سرعت تمام به حرکت آمد . بهرام میرزا و منتشا سلطان و امیر سلطان و شاهقلی خلیفه مهرداد و محمد امین بیک سفره چی و جماعتی بساؤل و قاپوچی از عقب ابراهیم پاشا فرستاد تا دستبرد نمایند . به نفس نفیس عنان یکران به طرف قلعه وان منعطف گردانید . در آن زمان ، جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان در قلعه بودند . چون از توجه جنود ظفر - ورود خبردار گردیدند ، قلعه را گذاشته فرار نمودند . در عشرين ربیع الاول سنه مذکوره ، پادشاه جهان [در چمن وان]^۱ نزول اجلال فرمود و قلعه را متصرف شد . چون خواند کار ، قبل از آن که شاه دین پناه قلعه را تصرف نماید ، به توهم آن که مبادا غازیان حصار را بگیرند ، محمد پاشا را که امیر الامرای دیار - بکر بود ، با فوجی از امرا مثل المه تکلو و دلو پروانه و احمد بیک و مصطفی - بیک و بدربیک و ادریس پاشا و ملک سلیمان حاکم میزده^۲ و ملک ویس سلطان را با دوهزار ینگیچری و ده هزار سوار ، به مدد متوطنان [قلعه وان به خیال باطل]^۳

۱ - م : دروان

۲ - س : هنیو - الف : هیز - ج : تبر - م : یزد

۳ - س : قلعه

فرستاده بود و آن بخت بر کشتگان به حدود و سلطان آمده بودند و بعضی از قورچیان تر کمان ، در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول ، به جهت خبر گیری به جانب و سلطان رفته بودند. هنگام غروب به ایشان رسیده چند نفر را به قتل آوردند و سه کس را گرفته به درگاه همایون فرستادند و آمدن ایشان معلوم گشت. همان لحظه، شاه دین پناه بر اسب کوه پیکر سحاب منظر که چون آب از بالا به نشیب دود و چون آتش از نشیب به بالا رود .

نظم

سیه چشم کیس ووش مشک دم	پریری و آهوتک و کورسم
ز اندیشه دل سبک پوی تر	ز رای خردمند ره جوی تر
چو شب بود در شب چو بشتافتی	به تک روز بگذشته را یافتی
چو بینایی دیده بی رنج راه	رسیدی به هر جا که کردی نگاه
شب تیره دیدی دو صد میل راه	پی مورچه بر پلاس سیاه

سوار شده باجمعی از مخصوصان درگاه و قورچیان رزمخواه عنان عزیمت به طرف ایشان منعطف گردانیدند . چون موکب پادشاه جهان به حوالی و سلطان رسید، مشخص گردید که آن بخت بر کشتگان ، بعد از تلاقی قراولان ، چاره کار در فرار دانسته به تندی تمام به کواش رفته اند .

نظم

کسی را که بر گشت روز قضا	به کوشش نیابد خلاص از بلا
اگر باد گردد به گاه گریز	بود آسمان بر سرش فتنه ریز

رایات نصرت آیات شاهی، به عنایت الهی ، از آن راه صعب عبور کرده در بالای کوه به آن گروه باشکوه رسیدند . در آن زمان ، دوهزار سوار در ملازمت

شام عالی تبار بودند. زیرا که سایر سپاه در راه خواب کرده مانده بودند. هر چند
 المه با عقیل پاشا گفت که با پادشاه دین پناه مقابله کردن صلاح نیست. زیرا که
 سپاه ما طاقت صدمت و صولت آن حضرت ندارند

شعر

خنجر تیز زبانش چو در آید به سخن کلماتش همه بر صفحه ابدان باشد
 ایشان قبول نکرده از خوف عسا کر ظفر نشان، ینگیچریان را در پیش صف
 باز داشته و یسال بسته در صدد قتال وجدال بودند. در آن اثنا، یراق بیک و کیل
 ذوالقدر^۱، به رهنمونی توفیق پروردگار، از میان آن قوم بسیار، فرار کرده به عز
 بساطبوسی مشرف گشت و شرف نجات یافت.

چون سیاهی ایشان معلوم لشکر شاهی گشت، ایالت پناه غازی خان ذوالقدر
 با جمعی از قورچیان تر کمان و ذوالقدر، قبل از موکب نصرت اثر به دفع آن قوم
 روان گردیدند و شیران معارک کارزار و صف شکنان میدان پیکار چون هژبران
 خونخوار حمله بر اهل ادبار کردند و مطلقاً از تیر دلدوز و تفنگک برق افروز
 اندیشه نمودند. در صدمه اول، به یاری حضرت باری، آتش نیستی بر خرمن [هستی]^۲
 ایشان انداختند. در یک طرفه العین چهارصد نفر از آن قوم گریه منظر را طعمه
 شمشیر آبدار ساختند و سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در پای کمیت خوش-
 خرام شاه انداختند و جمعی دیگر را، مثل دلو پروانه و قورچی باشی خواندگار
 محیی^۳ چلبی را، دستگیر کرده به نظر اشرف در آوردند و عسا کر منصور بقیه السیف
 آن گروه مفرور را تا حدود بتلیس تعاقب نمودند و تمامی احوال و ائقال به دست
 غازیان درآمد و چون بهرام میرزا و سایر امرا روانه ارجیش گردیدند، در حوالی
 قلعه مذکور مستحفظان حصارها با جنود نصرت شعار مقابله کردند و غازیان ظفر-

۱ - س : بداق بیک و کیل ذوالقدر

۲ - من ندارد

۳ - م : وهمی

فرجام قریب بیست نفر از ایشان به قتل آوردند ، بقیة السیف به صدحیله خود را به قلعه انداختند . کس به خواندگار فرستاده طلب مدد نمودند . خواندگار سنان پاشا و درزی علی و حاجی پاشا و یحیی بیگ امیر سنجاق را ، باجمعی کثیر ، به امداد ایشان ارسال فرمود . بداق خان قاجار^۱ با جمعی از دلاوران جرار با آن سپاه بسیارمقابله نموده به نیروی دولت قاهره برایشان غالب آمد . سنان پاشا را با یک صد نفر به قتل آوردند و حاجی پاشا و یحیی بیگ را مشرف به هلاکت گردانیدند و سرسنان پاشا را ، با سایر کشتگان در چمن وان ، به اردوی همایون آوردند .

چون خبر قتل سنان پاشا به خواندگار رسید ، خلاصه لشکر خود را رفیق ابراهیم پاشا ساخته به معاونت متوطنان قلعه فرستاد . پاشای مذکور بعضی از مردم کار آمدنی خود را منقلای کرده به جنگ بهرام میرزا ارسال نموده غازیان و دلاوران ایشان را شکسته و چند نفر از چاوشان و متعینان را دستگیر کرده نزد بهرام میرزا آوردند . چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال اطلاع یافت ، مردمان قلعه را بیرون کرده به سرعت تمام روانه مقام خود گردید . به نیروی دولت [قاهره]^۲ ، الکای وان و ارجیش مفتوح شد و ایالت آن دیار و کوتوالی آن حصار به احمد سلطان صوفی اوغلی تعلق گرفت .

گفتار در بافی شدن سام میرزا و آغزوار و رفتن ایشان به طرف قندهار

و شکست یافتن ایشان از میرزا کامران

بعد از رفتن شاه دین پناه از هرات ، سام میرزا و آغزوار برمسند حکومت نشستند و آغزوار خان همگی همت بر ترفیه احوال سپاه و رعیت مصروف داشت

۱ - م : بداق سلطان .

۲ - س : شاهی - م : بخت اعدا منکوب و

و در تعظیم و احترام سادات و موالی و اوساط الناس و ادانی اهتمام تمام کرده رایت
مرحمت برافراشت .

بعد از شش ماه و کسری که در بلده هرات حکومت نمودند ، خبر قتل حسین -
خان و پریشانی احوال شاملویان به هرات رسید و آغزوار خان توهم کرد که آنچه
به حسین خان رسید به وی خواهد رسید و در آن اثنا ، با شدن قرا یوزی قرا از
ماوراءالنهر گریخته نزد آغزوار و سام میرزا آمده ایشان را بر مخالفت تحریک
نمود و ایشان به سخن آن جاهل نادان فریفته شده سر از ربه اطاعت و پا از جاده
متابعت بیرون نهادند و بر مر کب جهالت و ضلالت سوار شده سالک سبیل کفران
نعمت گشته از مراحل سلامت در گذشتند و در آن اثنا ، ملازمان میرزا و خان
در خانه های مردم هرات نزول کرده بودند و به هر کس گمان مال می بردند از خان
رخصت حاصل کرده جهات ظاهری ایشان تصرف می کردند و در طلب اجناس
مدفونه صاحب خانه را شکنجه می نمودند .

و شاهزاده عالی تبار ، به استصواب آغزوار ، از شامیان متروک و سپاهیان
مفلوک ، خلیفه سلطان میر آخور و محمود بیک^۱ و امت بیک^۲ را در هرات گذاشته
در پانزدهم شعبان سنه مذکور به صوب قندهار علم توجه بر افراختند و در ایالت
فراه^۳ ، مراد سلطان افشار ، از روی اضطرار ، با آغزوار ملحق گشته گشته گردید .
چون سام میرزا و آغزوار با لشکر جرّار به قندهار رسیدند ، در آن اوان ،
خواجه کلان از قبل میرزا کامران حاکم آن دیار بود . چون از واقعه آگاهی
یافت ، مردمان نواحی را به قلعه در آورده برج و باره را مضبوط گردانیده خاطر
بر تحصن قرار داده سام میرزا و آغزوار قلعه را دایره دار در میان گرفتند . خواجه

۱ - یعنی باشند قرا پسر یوزی قرا باید - م : باشند قرار یوزی قرا

۲ - م : محمد بیک

۳ - م : فرح - س : فره